

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با امام علیه السلام، از مدینه تا کربلا

خلاصه جلسه ششم

خطر جدایی از امام علیه السلام، همواره وجود دارد

سید الشهداء علیه السلام به هفت نفر از بزرگان بصره نامه نوشتند؛ اما فقط دو نفر از آن‌ها پاسخ امام را دادند. یکی أَحَنَف بن قیس بود. آن قدر شخصیت مهمی است که امام علیه السلام به او نامه نوشته است. أَحَنَف یکی از کسانی است که در جنگ جَمَل وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به او نامه نوشتند که به کمک ایشان برود، برای حضرت نوشت: ((من اگر بیایم، دویست سواره می آورم؛ اما اگر بمانم، شش هزار شمشیرزن از شما دور می کنم.)) یعنی من، هیچ علاقه‌ای به آمدن ندارم. این آدم، متأسفانه شیعه علی علیه السلام است. امام حسین علیه السلام به او نامه نوشتند؛ و او جواب ایشان را با آیه ۶۰ سوره مبارکه روم داده است: ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ. صَبِرْ كُنْ! وَعْدَهُ خُذْ! قَطْعِيْهُ. أَتَأْتِيهِمْ أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾. این، پاسخ یک شیعه به امام خود است. خدایا! نَسُود در بزرگداشت دل امام خود را ببلرانیم.

متأسفانه در جامعه شیعی ما هم، از این شیعه‌ها وجود دارد. این خطر را باید جدی گرفت. من نگران هستم که امام عصر علیه السلام تشریف بیاورند و ما که در این جلسات بوده‌ایم به دنبال ایشان نرویم. تصوّر نکنید که ما تافته جدا بافته هستیم. ما را دعوت کرده‌اند؛ اما به هیچ کس تضمین نداده‌اند که این دعوت تا آخر تداوم داشته باشد. ضَحَّاک مشرقی با امام علیه السلام به کربلا آمد؛ ولی همان اول گفت: ((من تا زمانی با شما هستم که برای شما تأثیر داشته باشد!)) تمام اصحاب که به شهادت رسیدند، پیش امام علیه السلام رفت و گفت: ((من باشم یا نباشم، کار شما تمام است، پس می روم.))

ریشه انحراف أَحَنَف بن قیس

قطعه‌ای عبرت‌آموز از تاریخ بگویم. أَحَنَف بن قیس به حَسَب ظاهر شیعه است؛ اما چرا این طور عمل می‌کند؟ یک روز أَحَنَف با دو نفر از طرفداران بنی‌امیه به نام‌های حارثه بن قُدَّامه و حَبَّاب بن یزید به دَرَبار معاویه رفت. معاویه در آن جا تقسیمی داشت و گفت: ((پنججاه هزار درهم به أَحَنَف بن قیس، و سی هزار درهم به حَبَّاب بن یزید بدهید.)) حَبَّاب به معاویه گفت: ((أَحَنَف جزء طرفداران علی است؛ و ما جزء طرفداران تو هستیم. چرا به او پنججاه هزار درهم و به ما سی هزار درهم می‌دهی؟)) معاویه گفت: ((يَا حَبَّاب! إِنِّي اشْتَرَيْتُ بِهَا دِينَتَهُ. اِی حَبَّاب! من با این پنججاه هزار درهم دین او را خریدم.))

مراقب باشید دین شما را نخرند؛ تا بتوانید پای امام خود بایستید. چطور دین شما را می خرنند؟ بلایی به سر شما می آورند که جرأت نکنید در محل کار، لباس مشکی بپوشید و یا نماز اول وقت بخوانید!

تلاش یزید بن مسعود نَهشلی، در پاسخ به نامه امام (ع)

تنها کسی که از روی ایمان و اخلاص جواب سیدالشهداء (ع) را داد، جناب یزید بن مسعود نَهشلی است. ایشان سه قبیله بنی تمیم، بنی خنظله و بنی سعد را جمع و برای آن ها سخنرانی کرد. از ظلم و ستم معاویه حرف زد و اعلام کرد که با مرگ معاویه، پایه های ظلم متزلزل شده است. راجع به عدم صلاحیت و شایستگی یزید گفت: ((او شراب خوار، و مردی تبهکار است. او شایسته خلافت نیست.)) سپس راجع به شایستگی های اهل بیت (ع) صحبت کرد و گفت: ((تنها کسانی که برای حکومت صلاحیت دارند، اهل بیت پیغمبر (ع) هستند. یزید بن مسعود، افراد قبائل یاد شده را مطلع کرد که حسین بن علی (ع) دست یاری به سوی ما بلند کرده؛ و به آن ها گوشزد کرد: ((أَحْتَفَ بن قیس با آن جوابی که در جنگ جَمَل به علی (ع) داد، لباس خفت و خواری بر تن شما کرد. امروز فرصت خوبی است که این ننگ تاریخی را از قبایل مان پاک کنیم. من، یزید بن مسعود نَهشلی لباس کارزار به تن کرده ام. هر کس کشته نشود خواهد مُرد؛ چرا که مرگ حتمی است. یا به شهادت یا مرگ طبیعی. کسی که از جنگ بگریزد، از مرگ نمی تواند بگریزد. پاسخ من را بدهید.))

هر سه قبیله، اعلام آمادگی کردند که با جناب یزید بن مسعود همراه شوند و با امام (ع) دست بیعت بدهند. یزید بن مسعود برای امام (ع) نامه نوشت که: ((شما با دعوت خود به جهت یاری تان، سعادت و کامیابی را نصیب ما کرده، و مسیر خیر را به ما نشان دادید. من این دعوت شما را به فال نیک می گیرم. ما داریم می آییم.))

مورّخین نوشته اند که این نامه، در عصر عاشورا و چند ساعت قبل از شهادت سیدالشهداء (ع) به دست ایشان رسیده است. امام (ع) نامه را که دیدند، در حقّ او دعا کردند: ((أَمَنَكَ اللَّهُ مِنَ الْخَوْفِ وَأَرْوَاکَ یَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ. خداوند در روز قیامت به شما امان داده و از تشنگی بزرگ نجات دهد.)) آن قدر سستی کردند که وقتی می خواستند حرکت کنند، خبر شهادت امام (ع) به آن ها رسید. اما سه نفر از آن ها فرصت پیدا کردند و در رکاب امام (ع) رفتند: جناب یزید بن تُبیط و دو پسرش عبدالله و عبیدالله.

در کار خیر منتظر جمعیت نباشید! ممکن است تا جمعیت بخواهد به خود بیاید، کار از کار گذشته باشد.

ملاقات امام (ع) با عبدالله بن زُبیر در مکه

امام (ع) در مکه ملاقاتی با عبدالله بن زُبیر دارند. عبدالله در آن جا ریاست می کند؛ ولی این ریاست، با ورود امام (ع) به حاشیه رفته است. عبدالله بن زُبیر خدمت سیدالشهداء (ع) آمد و مدّتی را با هم صحبت کردند. عبدالله خطاب به امام حسین (ع) گفت: ((من نمی دانم ما چرا مردم را رها کرده ایم؛ در حالی که ما، فرزندان مهاجران و متولیان واقعی امر حکومت هستیم؟ به من خبر بده چه کار می کنی؟)) حضرت فرمودند: ((در فکر رفتن به کوفه هستم. زیرا اشراف و بزرگان شیعیان کوفه، به من نامه نوشته و در این باره از خداوند طلب خیر می کنم.))

امام (علیه السلام) به هر کس فرمود می خواهم به کوفه بروم، گفتند: نرو! تنها کسی که به امام (علیه السلام) گفت برو، عبدالله بن زبیر است. معلوم می شود که چه شخصیت پلیدی دارد.

عبدالله گفت: ((اگر من در آن جا شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم، هرگز از این کار صرف نظر نمی کردم. البته اگر در حجاز هم بمانید از طرف من مانعی نیست. اگر در حجاز بمانید، هرگز در این کار با شما مخالفت نخواهم کرد؛ بلکه شما را یاری می کنم. من دست بیعت به شما می دهم.)) حضرت فرمود: ((پدرم به من فرمود: حرمت این مکان با کشته شدن مردی شکسته می شود. دوست ندارم آن نفر من باشم.)) عبدالله گفت: ((شما این جا بمانید و کارها را به من بسپارید. تا اگر مخالفتی هم کردند، با من مخالفت کرده باشند و حرمت شما شکسته نشود.)) امام فرمود: ((این را نیز نمی خواهم. به خدا سوگند یک وجب بیرون از حرم کشته شوم، بهتر از این است که اینجا اقامت کنم و کشته شوم. به خدا سوگند اگر به لانه حشرات پناه ببرم، آن ها مرا خارج کرده و کار خود را به انجام خواهند رساند. به خدا سوگند آن ها به من تعدی خواهند کرد؛ همچنان که یهودیان در روز شنبه ظلم کردند.))

عبدالله بن زبیر را بشناسید! پدرش، زبیر بن عوام پسر عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ و مادرش آسماء ذات النطاقین دختر آن نفر اول است. لذا عبدالله خواهرزاده عایشه است و از نظر مخالفت و کینه توزی با اهل بیت (علیهم السلام) چیزی از خاله اش کم ندارد.

امام (علیه السلام) همراه می خواهد، نه موعظه گر

سیدالشهداء (علیه السلام) در مکه، دو ملاقات با عبدالله بن عباس کرده است. ابن عباس دو گفت و گو با امام (علیه السلام) کرده، که هر دو شبیه به هم است. او در هر دو ملاقات اصرار بر گفتن این جملات دارد: ((مردم کوفه قابل اعتماد نیستند. من از ناحیه آن ها برای شما احساس امنیت نمی کنم. آن ها با والی کوفه در نیفتادند و هنوز به او مالیات می دهند؛ پس قابل اعتماد نیستند. مبادا کوفیان تو را فریب دهند. اول راه را نشان دهند، و بعد راه را ببندند. در مکه بمان و به اهل کوفه بگو اول والی شهر را بیرون کنید! آن گاه نزد آن ها برو.)) این، در واقع تمام خیرخواهی ابن عباس نسبت به سیدالشهداء (علیه السلام) است. به او جبرُ الأُمّة (دانشمند اُمت) می گویند. آدم با سواد است؛ اما دُرّک پایینی دارد. مَدْرک دارد ولی دُرّک ندارد. در کنار پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، امیرالمؤمنین و امام حسن (علیهم السلام)، اشارات و حقایق قرآن را فرا گرفته؛ اما باطن آن ها را دُرّک نکرده است. هنوز دُرّک نکرده که امام (علیه السلام) به آنچه که او می داند، آگاه است. دُرّک نکرده که حسین بن علی (علیه السلام) أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ، مَهِيْطُ الْوَحْيِ، خَزَانُ الْعِلْمِ، سَاسَةُ الْعِبَادِ، قَادَةُ الْأُمَمِ،^۲ مَحَالٌ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، مَعَادِنُ حِكْمَةِ اللَّهِ، حَفَظَةُ سِرِّ اللَّهِ، وَحَمَلَةُ كِتَابِ اللَّهِ است. فلذا به دنبال پند دادن به امام (علیه السلام) است.

امام (علیه السلام) به او فرمودند: ((به خدا سوگند شما مهربان و خیرخواه هستید.)) نفرمود در حق من خیرخواه هستی. مقصود امام این بود که به او بفهماند، حرف های او نه مانند حرف های عبدالله بن زبیر موزیانه است؛ و نه مثل حرف های اهل بصره دنیا طلبانه. ابن عباس گفت: ((اگر تصمیم خودتان را گرفته اید، بروید! اما اهل و عیال را با خودتان نبرید. می ترسم شما کشته شوید و آن ها نظاره کنند.))

۱. رهبران سیاسی بندگان.

۲. رهبران اُمت ها.

افرادی مانند سعید بن مسیب، ابوسعید خدری و ابو واقد لیشی هم مخالف رفتن امام به کوفه بودند. مشکلی که وجود داشت این بود که آن‌ها نفهمیدند امام (علیه السلام) همراه می‌خواهد، نه موعظه‌گر.

تفاوت امامان دوازده‌گانه (علیهم‌السلام) با دیگران، تفاوت مُلک با مَلکوت است

تمام این آسیب‌ها و انحرافات به دلیل دُرک نکردن مقام امامت است. این است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: ((الدَّهْرُ أَنْزَلَنِي، ثُمَّ أَنْزَلَنِي، ثُمَّ أَنْزَلَنِي حَتَّى يُقَالَ: عَلِيٌّ وَمُعَاوِيَةُ.)) مردم تصوّر می‌کردند امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک رهبر مانند معاویه است. این دُرک را نداشتند که علی (علیه السلام) رهبر آسمانی آن‌ها است. چون تفاوت میان مُلک و مَلکوت را نمی‌فهمیدند. باید فہمید که تفاوت این دوازده نفر (علیهم‌السلام) با دیگران، تفاوت بین عرش و فرش است؛ حتّی اگر آن نفر قمر بنی‌هاشم (سلام الله علیه) باشد. این، متن جامعۀ کبیره است.

تبری، مهم‌ترین مسئلۀ اعتقادی بعد از امامت

نامه‌های اصلی که برای امام (علیه السلام) ارسال می‌شود، از کوفه می‌آید. کوفه مرکز تجمّع شیعیان است؛ و شیعیان در آنجا جمعیت نسبتاً زیادی دارند. در قرن اول، شیعه به کسانی می‌گفتند که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را افضل بر عثمان می‌دانستند؛ و بر آن دو نفر هم ارادت داشتند. لذا در مسجد و در شب ماه مبارک رمضان نماز تراویح را که بدعت یکی از آن دو نفر بود، به جماعت می‌خواندند!

در قرون بعد و بر اثر تعالیم امام سجّاد، امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) تا زمان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)، شیعه اختصاصاً به کسانی اطلاق می‌شود که امامت و رهبری را تنها شایستۀ علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و اولاد معصوم ایشان (علیهم‌السلام) می‌دانند. این، به معنای تبرّی است. فلذا از علامت‌های اصلی تشیع، تبرّی است؛ و شیعه خالص کسی است که می‌گوید: فقط علی! و به آن سه نفر و دیگران هیچ توجّهی ندارد. این، از نظر تنویری، از نظر عملی هم، ظهور و بروز این تبرّی به لَعْن است؛ که تابع شرایط است. یعنی براءت واجب، ولی اظهار آن تابع شرایط است. عالی‌ترین محلّ ظهور و بروز تبرّی، در زیارت عاشورا است؛ که توصیۀ امام زمان (علیه السلام) هم به همین زیارت است. یعنی اگر کسی زیارت عاشورا می‌خواند، دارد با صدای بلند اعلام می‌کند که من فقط طرفدار علی (علیه السلام) هستم؛ و لا غیر. شما وقتی نام سلیمان صُرَد خُزاعی، یا رُفاعه بن شَدّاد بَجلی را می‌شنوید، تصوّر نکنید آن‌ها شیعیانی دارای تبرّی بوده‌اند. به خاطر همین است که کوتاه می‌آیند. شیعه استخاره‌ای هستند. شیعه‌ای که تقدّس بازی دست و بال آن‌ها را بسته است.

نامه کوفیان به امام (ع)

سلیمان، رهبر شیعیان کوفه است. شنیده که سیدالشهداء (ع) با یزید بیعت نکرده، و به مکه رفته است. آمدند سخنرانی کردند که: ((معاویه از دنیا رفته، و حسین بن علی از بیعت با یزید امتناع کرده است. شما شیعیان او و پدرش هستید. اگر یقین دارید که او را یاری و با دشمنانش پیکار می کنید، به او نامه بنویسید؛ و اگر او را کمک نمی کنید نامه ننویسید.)) همه گفتند: ((نه! ما کوتاهی نمی کنیم و هرگز او را فریب نمی دهیم. ما با دشمنان او جنگ می کنیم.)) لذا نامه نوشتند: ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از سلیمان بن صرد، مُسَيَّب بن نَجْبه، زُفَاعَة بن شَداد، حَبیب بن مَظَاهِر اَسَدی و شیعیان مؤمن و مسلمان از اهل کوفه به حسین بن علی. سلام علیکم. در پیشگاه تو، خدا را ستایش می کنیم. خدایی که جز او نیست. اما بعد؛ حمد، سزاوار خدایی است که دشمن سلطه گر و معاند شما را در هم شکست. دشمنی که همواره بر ضدّ این اُمت شرارت می کرد و به آن ها نیرنگ می زد.^۱ دشمنی که همواره بیت المال را غصب، و بدون رضایت مردم بر آن ها حکومت می کرد. برگزیدگان آن ها را می کُشت، و اشارشان را باقی می گذاشت. مال خدا را بین جباران و اغنیاء دست به دست می کرد. لعنت خدا بر او باد! همچنان که قوم ثمود لعنت شدند. ما پیشوایی نداریم. نزد ما بیا تا شاید خداوند به واسطه شما، ما را بر محور حق گرد آورد. نُعْمان بن بشیر حاکم کوفه است. در قصر حکومتی لانه کرده، ولی ما روز جمعه با او نماز نمی خوانیم و برای نماز عید هم همراه او خارج نمی شویم.^۲ اگر بفهمیم شما نزد ما می آید، او را از کوفه بیرون و به نزد شما روانه می کنیم اِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَالسَّلَامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ.))

این نامه، توسط عبدالله بن مِسْمَع هَمْدانی و عبدالله بن وال تمیمی در دهم ماه رمضان سال ۶۰ هجری به دست امام حسین (ع) رسید. دو روز بعد، قیس بن مُسَهَّر صیداوی، عبدالرحمان بن عبدالله ارحبی و عُمارة بن سلولی همراه با صد و پنجاه نامه خدمت امام (ع) رسیدند. مضمون این نامه ها، شبیه به همان نامه است. نامه های دیگری هم به واسطه جناب سعید بن عبدالله حَنْفَی و هانی بن هانی سَبِیعی برای امام (ع) ارسال شد. متن بعضی از این نامه ها چنین است: ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از شیعیان مؤمن و مسلمان حسین بن علی، به آن حضرت. عجله کن! چرا که ما منتظر شما هستیم و جز شما به کسی توجّه نداریم. عجله عجله؛ باز هم عجله عجله؛ و سلام بر تو.))

افراد خبیث و مردود مانند: شَبَث بن ربیع، حَجّار بن اَبَجَر، حارث بن یزید بن رُویم، عُرْوَة بن قیس اَحْمَسی، عمرو بن حَجّاج زُبَیدی^۳ هم نامه نوشتند. نامه آن ها خیلی عجیب است: ((باغ و بستان ها سبز شده، میوه ها رسیده، و نهرها لبریز گردیده است. اگر مایل هستی، به سپاهی که برایت آماده شده ملحق شو!))

سید بن طاووس (اعلی الله مقامه) می گوید: ((امثال این نامه ها چیزی حدود شصت هزار نامه؛ و صد و بیست هزار امضاء پای بعضی از آن نامه ها است.)) پس بدانید که کوفه یک مرکز مهم است. در نتیجه، امام (ع) جناب مسلم بن عقیل (سلام الله علیه) را برای ارزیابی وضعیت کوفه فرستادند.

۱. مقصود معاویه است.

۲. یعنی یک تمرد مدنی داریم. این، بالاترین مبارزه آن ها بوده است.

۳. همان کسی است که به سرپرستی او فرات را بستند و به امام حسین (ع) می گفت: ((دژدگان از این آب خواهند خورد؛ ولی تو و اهل بیت نخواهی خورد.))